شعر و محیط زندگی امیر پازواری

هومند، نصرالله

اوائل قرن دهم هجری مصادف با دور دوم حکومت مرعشیان‏ در آمل و سر تا سر مازندان بود.ایمان بازماندگان سیّد میر قوام الدین مرعشی بودند که هر یک به نوبهء خویش‏ بر جای جای مازندران‏[تبرستان‏]حکومت و سیطره داشتند.در محدودهء حکومت خویش،هم بیک بودند و هم امیر و هم سلطان، هر چند مرعشیان از یک نسل و یک تبار بودند اما با گذشت‏ زمان جهت حفظ سروری و سیطره،غالبا چنان به دشمن و عدوی‏ یکدیگر بدل گشتند که هر یک لحظه‏ای نمی‏توانست حضور دیگری را در منطقه‏ای دیگر تحمّل کند.سران مرعشی مدام در جنگ و کشمکش و خونریزی علیه یکدیگر بودند و به محض‏ غلبه،بر مغلوب رحم نکردند بلکه خانواده و ارحام او را به اسارت‏ گرفته،چشمان افراد کور را به میل می‏کشیدند و در مواقع لزوم‏ آنها را سر می‏بریدند.چرا که هر کدام از این امیران مرعشی خود را خلف اصلی میر قوام الدین و وارث حکومت او می‏دانستند. مردمان مازندران در تمام دوران چیرگی امیران مرعشی روی‏ خوش زندگی را ندیده بلکه مرتب گرفتار ستیزه‏جویی و جنگ‏طلبی امثال امیر زین العابدین،امیر عبد اللّه خان و دهها امیر و خان دیگر بودند.متأسفانه در دوران چیرگی امیران مرعشی، اثری بایسته از تلاش و پیشرفت مادی و معنوی مردمی دیده‏ نمی‏شود.ظاهرا آنچه از دورهء حکومت حسن فخر الدوله و پیشینیان بر جای مانده بود با ستیزه‏جویی‏های اسیران مرعشی و افراد تحت نفوذ آن با نام«درویشهای کاکل به سر»،در طی‏ جنگ‏های متضادی از بین رفت.

با کشته شدن افراسیاب چلاوی قاتل حسن فخر الدوله و متواری شدن و پناهندگی فرزندش اسکندر چلاوی به دربار تیمور لنگ،پای این امیر خونخوار به مازندران کشیده شد و تیمور که تشنهء اموال و خزائن بود به هیچ چیز و هیچ کس در مازندران رحم نکرد،امیران مرعشی از این غیرت تاریخی پند نگرفته:بعها در جنگ با نوّاب گیتی‏ستان یعنی شاه اسماعیل‏ صفوی درگیر شدند.شاه اسماعیل،به خاطر شکستی که لشکرش‏ در جنگ با رستم روزافزون سردار تبرستانی در حوالی آمل‏ متحمل شد،کینه به دل گرفت و به بهانهء شکار،در یک عمل‏ خائنانه و جنایت‏آمیز و هولناک،دریاچهء نمارستاق‏[در یوک‏]را که در کوهستان البرز قرار داشت شکافته و آب آن دریاچهء عظیم، شبانه آمل را با همهء انسانها و حیوانات و اموال در کام خود فرو برد و از آن زمان،با این عسل شاهانه حکومت شیعی مرعشیان‏ متزلزل و ناتوان گشت و بعدها به دست شاه عباس صفری بنیان‏ حکومت نیمه مستقل مازندران برچیده شد.3

در چنان دورهء بیم‏آلود و اندوه زده از میان مردمان زبون و به‏ تخته کشیده آزاد مرد و عارفی واقع‏بین پا به عرصهء زندگی‏ گذاشت.هر چند حقوق انسانی و اجتماعی او در همه عمر،از سوی صاحبان قدرت نادیده گرفته شد اما او مردی آگاه و خردمند و سالکی راه رفته و عارفی و اصل بود و مصائل هرگز او را خموده و وارفته نکرد.

در آنزمان که اکثر شاعران کیسهء انتفاع و تملّق و چاپلوسی‏ به دربار امیران و سلاطین داخلی و یا به دربار شاهان هندی مغول‏ تبار می‏بردند«امیر پازواری»در نهایت گمنامی و تنگدستی‏ چراغ فضیلت و راستی بدست گرفت و با حفظ عزت دینی و ملی‏ خویش،اندیشه‏های بلند عرفانی و خواسته‏های عاطفی و نیازهای‏ اجتماعی را در قالب شعر،به زبان تبری(-مازندرانی)بسط و نشر داد.او هر آنچه را که بر زبان می‏اند گویی از زبان و دل‏ مردمان ستم کشیده می‏گفت:از آرزوهای به گور فرو برده،از دردها و رنجها و بیچارگی آنان و نیز از محنت‏هایی که بر او رفت سخن می‏گفت:از دوستی و عشقی پاک و بی‏آلایش که‏ بظاهر از آن ثمری ندید.

امیر پازواری عارفی اناندوست بود و مدام به شغل باغبانی‏ و کشاورزی اشتغال داشت.وی عمر شریف خویش را صرف‏ بیداری مردم نموده،بر پستیها و پلشتیها تاخته،از نابسامانی‏ روزگار و بی‏ثمری ایام زندگی مردم رنج برده است.چنانکه از آثار او پیداست وی انسانی موحد و معتقد به آیین اسلام و مذهب شیعهء اثنی عشری بود.در میان شاعران تبری زبان،بهترین‏ سروده‏های مذهبی متعلّق به اوست.امیر پازواری دلبستگی‏ شدیدی به خاندان عصمت و طهارت داشت و در عمل و گفتار یک شیعهء راستی بود.هنوز نشانی بدست نیامده است که گویای‏ وابستگی او به دربارهای عصر حتی دربار امیران شیعی مرعشی‏ باشد.در هیچ یک از کتب تایخی مازندران که از قرن نهم به‏ بعد تألیف شده و در دسترس هست نامی از امیر پازواری برده‏ نشد و حتّی یک بیت از سروده‏های امیر در کتب تاریخی وجود ندارد.براستی چه دلیلی وجود داشته که حتی شمه‏ای از احوال و اندیشه و سخن عارفی روشن ضمیر که مقبول نظر عموم بود،در هیچ یک از کتب تاریخی و غیر آن ضبط نشده است؟از دو حال‏ بیرون نیست یا او به شدت از خواص روزگار از هر طبقه کناره‏ گرفته بود یا وجود و اندیشهء او از هر حیث برای خواص روزگار قابل تحمّل نبود.در هر حال،سینه‏های مشتاقان و مردمان‏ بلا کشیدهء مازندران در طول چند قرن محل ضبط و نشر خاطرات،اندیشه‏ها و سروده‏های امیر پازواری بوده است.

خوانندهء ارجمند احتمالا می‏داند که مجموعهء اشعاری به زبان‏ تبری با نام کنز الاسرار[-گنجینهء رازها]وجود دارد و در آن‏ کتاب نام سراینده را«شیخ المعجم امیر پازواری»ذکر کرده‏اند. این کتاب گردآورده یک دولتمند ایرانی به نام میرزا شفیع‏ مازندرانی و نیز مستشرقی روسی به نام«برنهارد دارن»بوده که‏ در سال 1277 ق.[1861 م.]در پترزبورگ‏[-لنین گراد]به‏ چاپ رسیده است.جای دریغ است که برای نشر آثار یک عارف‏ و شاعر بومی ایرانی،آن هم چند قرن پس از مرگ او،باید یک‏ روسی پیدا شود و همّت و تلاش کند(با توجّه به مأموریت و نیّتی که داشت)تا آن را جمع‏آوری و ویرایش و چاپ کند؛و به‏ دلایلی که معلوم نیست بخشی از سروده‏ها،هنوز از نظر و دسترس‏ مردم دور بمارند.4چه می‏توان گفت؟وقتی که در خویش همت‏ نیست از بیگانه چه انتظار؟

از حضرت امیر پازواری بسیار بسیار سروده،سینه به سینه تا به‏ امروز رسیده است.آنچه از سروده‏های امیر و به نام امیر در دست‏ است-اعم از سروده‏های موجود در دیوان کنز الاسرار ج 1 و 2 (بخش اول و سوم)،و نیز آنچه در میان مردم به نام امیر مشهور است-دارای حال و احوال یکدست و ویژه نیست.خوانندهء دقق‏ و اهل تأمل به خوبی درمی‏یابد که بسیاری از سروده‏های دیوان‏ کنز الاسرار مربوط به شاعران قبل از امیر و پس از امیر است. بسیاری از سروده‏ها خیلی قدیمی و بسیاری از سروده‏ها مربوط به‏ قرون متأخر است.نمونه‏هایی از اشعار دیوان امیر شباهت‏ زیادی به اشعار شاعران تیری زبان قبل از قرن نهم هجری دارد و انتساب آنها به امیر خالی از ایراد نیست.چرا که سروده‏های‏ زیادی از شاعران تبری زبان،توسط مؤلف تاریخ طبرستان به مناسبتهایی جهت نمونه آورده شد با اذعان اینکه میر ظهیر الدین‏ صاحب کتاب مذکور خود نیز مورد غضب امیران مرعشی همعصر خویش محسوب و در تبعید بوده است.او پس از میر قوام الدین از جملهء دانشمندان و فرهیختگان عصر خود و نادره‏ای صدیق و راست گفتار به شمار می‏آید.بنابراین می‏توان نمونه‏های‏ اشعاری را که نامبرده در کتاب خویش آورده،مورد ارزیابی‏ قرار داد.

به نظر می‏رسد که بسیاری از اشعار کنز الاسرار مربوط به زبان‏ محاورهء قرن یازدهم و بعد از آن است،لذا،در بررسی سروده‏های‏ امیر پازواری باید سیر تاریخی و تطور زبان تبری و اشکال و دگرگونی زبان شعری آن روزگاران را به دقت در نظر داشت تا بتوان به سروده‏های اصلی او دست یافت و وضعیت دوران حیات‏ شاعر را که بی‏گمان در اواخر قرن نهم و نیمهء اول قرن دهم‏ می‏زیست روشن کرد.

مرحوم استاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ نظم و نثر فارسی‏ (جلد 1،ص 340)ضمن معرفی امیر پازواری،دوران حیات او را چنان که ذکر شد،مرقوم فرموده است.

ناگفته نماند استاد ارجمند جناب طاهر بهرامی‏5که از مطلعین صاحب نام در زمینهء تاریخ-بویژه تاریخ و زبان فرهنگ‏ مازندران-و نیز عالمی آگاه در فرهنگ و معارف اسلامی به شمار می‏رود؛قبلا در جلسه‏ای حضورا فرموده است:حضرت امیر پازواری اوائل قرن نهم هـ.ق می‏زیسته است و یک رباعی از امیر قرائت فرمود که نه تنها در دیوان کنز الاسرار موجود نیست حتّی‏ راقم نیز آنرا در جایی نشنیده بودم.بنده ضمن احترام به نظر و افاضهء ایشان که خالی از دقّت علمی نخواهد بود تحقیق و پژوهش‏ تطّور شعری در دیوان امیر را دور از فایده نمی‏بینم.

خوانندگان فارسی زبان اطمینان داشته باشند که بسیاری از واژه‏های پرمفهوم خوش آهنگ کهن ایرانی در میان سروده‏های‏ امیر به یادگار مانده است.گذشته از وجود بسیاری از ترکیبات و قواعد زبان و حضور تمثیلات و نکات عرفانی،اوزان اشعار امیر پازواری،هیجائی و در اشکال مختلف است.البته در این نوشتار کوتاه نمی‏توان به جنبه‏های فنّی اوزان و قواعد زبانی اشعار امیر پرداخت و این کار اختصاصا باید در مجالی دیگر انجام گیرد.

به نظر می‏رسد آنچه موجب ماندگار شدن سروده‏های امیر در میان مردم در طول چند قرن شده است اینها باشد:

1-استفاده از تجارب و اندیشه‏های شخصی در بیداری مردم.

2-استفاده از نکات عالیهء عرفانی و دینی و ارادت به حضرت‏ محمد(ص)و ائمهء طاهرین(ع).

3-بهره گرفتن از مسائل عاطفی،بویژه تلفیق مسائل اجتماعی‏ و عاطفی در شعر.

با آن که بیش از چهار قرن از دورهء حیات امیر می‏گذرد، حضور معنوی او همچنان در میان مردم مازندران مشهود است. مؤید گفتهء فوق رغبت و اشتیاق مازندرانیان در بهره‏مندی و یادگیری اشعار امیر پازواری است که به طور مستمر بدان اهتمام‏ می‏ورزند.امیر،حقیقتا یک«امیر»بود.او امیر دلها بود نه امیر بیغولهء تاریک تاریخ بود؛تاریخی که کمتر برای درخت بزرگ‏ معرفت و شاخه‏ها و برگها و میوه‏هایش،بهایی قائل بوده است.

@پانوشتها:

1.تا زمانی که سیّد جلیل القدر،میر قوام الدین مرعشی بنیانگذار حکومت‏ مرعشیان،در قید حیات بود امیران مرعشی که همگی فرزندان او بودند زیر نظر او بر مردم‏ حکومت می‏کردند و صلاح و خیر مردم در نظر بود.اما بعدها امیران مرعشی هر یک به‏ تناسب معرفت خویش عمل می‏کردند.

2.ر.ک.به مقدمه رفتن کتاب تاریخ طبرستان،مازندران،رویان تألیف‏ کتاب موجود نیست.

5.متأسفانه،استاد طاهر بهرامی در زمستان سال 1374،پس از مدت‏ها که در بستر بیماری بود وفات یافت.